



سرشناسه	:	وکیل قاهانی، سیدآرمان، ۱۳۷۳ -
عنوان و نام پدیدآور	:	مجموعه آزمون‌های پایه‌ی هفتم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۱۳۹۶-۹۷) / مولفان آرمان وکیل، امین عابدی‌نژاد.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر رمز، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۱۰۹ ص: مصور (بخشی رنگی)، جدول (بخشی رنگی)، نمودار (بخشی رنگی).؛ ۲۹×۲۲ س.م.
شابک	:	۲۱۰۰۰۰ ریال: ۳-۱۵-۸۵۴۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبای مختصر
شناسه افزوده	:	عابدی‌نژاد، امین، ۱۳۶۸-
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۱۸۱۰۸۶

مجموعه آزمون‌های پایه‌ی هفتم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۱۳۹۶-۹۷)	:	م. د. اب
آرمان وکیل و امین عابدی‌نژاد	:	آرمان
سید محمد مهدی ثناگستر	:	ویر. - ار
سامبیز خالقی	:	مدیر برنامه‌ریزی و تألیف
۱۰ نسخه	:	تیراژ
آرمان	:	قیمت
اول ۱۳۹۷	:	نوبت چاپ
۱۰۹ صفحه	:	تعداد صفحات
رمز	:	ناشر
موسسه آموزشی ادب و دانش ماخ	:	حروفچینی و صفحه‌آرایی
موسسه آموزشی ادب و دانش ماخ	:	طراح جلد
۳-۱۵-۸۵۴۷-۹۶۴-۹۷۸	:	شابک

آدرس مراکز فروش:

شماره ۱: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان مهدی‌زاده، پلاک ۲۷، واحد ۱۷.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۲۵۲۴۴

شماره ۲: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان ژاندارمری، نرسیده به فخر رازی، پلاک ۹۶، پخش دوکاج و انتشارات گامی تا فرزندگان؛

تلفن: ۰۶۶۹۶۱۰۱۲ - ۰۶۶۹۶۰۹۱۶؛ خط ویژه دبیران: ۰۶۶۹۵۴۰۲۰

کلیه حقوق چاپ و نشر کتاب محفوظ و متعلق به انتشارات رمز است و هرگونه کپی‌برداری از این مجموعه پیگرد قانونی دارد.

ساعت کمی از سه و نیم گذشته بود. به صفحه‌ی لپ‌تاپم و فایل سؤالاتی که برای آزمون آماده می‌کردیم خیره شده بودم. دستم به طراحی سؤالات نمی‌رفت. درست در سمت دیگه‌ی اتاق آرمان پشت میزش نشسته بود. در واقع خوابیده بود. پاهاشو گذاشته بود روی میز و خوابش برده بود. چشمم به پنجره و سیاهی پشتش افتاد. توی ساختمون روبرو یک چراغ روشن بود. شاید دانش‌آموزی داشت برای امتحانش آماده می‌شد.

ناگهان یه ماشین از توی کوچه رد شد. صدای ضبط ماشین خیلی زیاد بود. آرمان از خواب پرید. زیر لب چیزی گفت. دوباره چشاشو بست. با چشم بسته گفت: «تموم نشده هنوز؟» گفتم: «نه». گفت: «تمومش کن زودتر دیگه. میخام بازخوانی کنم برم خونه بخوابم.» گفتم: «باشه» دوباره به صفحه‌ی لپ‌تاپ خیره شدم. بعد چند لحظه به آرمان گفتم: «آرمان به نظرت دانش‌آموزایی که تو آزمونمون شرکت می‌کنن سر امتحان راجع به ما طراحا چه فکری می‌کنن؟» آرمان گفت: «هیچی. دوس دارن سرمونو ببرن.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «واسه این که ساعت سه و نیمه و تو هنوز دفتری که سؤالی سخت طرح کنی.» گفتم: «خب به نظرت دانش‌آموز سؤالی که توی همه‌ی کتابای بازار هست ببینه بهتر یا سؤالی با کیفیت؟» گفت: «ول کن تو رو خدا. زودتر تمومش کن. کمرم درد گرفت از بس رو صندلی چرت زدم.» گفتم: «نه اینو جواب بده بعد بخواب.» گفتم: «خب دانش‌آموزا نمی‌دونن که تو چرا سؤالی طرح می‌کنی که نیاز به فکر کردن بیشتر داشته باشه.» گفتم: «یعنی نمی‌دونن من می‌خوام فکر کردنو یاد بگیرن؟» گفت: «یاد بگیرن که چی بشه؟» گفتم: «یاد بگیرن که هر مسأله‌ای که توی زندگی باهاش مواجه شدن بتونن درست فکر کنن.» چشاشو باز کرد. یه نگاه عاقل اندر سفیه بهم کرد. گفت: «دانش‌آموز توی این سن کم چرا باید با مسأله‌ای مواجه بشه.» گفتم: «زندگی همیشه یه چالش جلوی پاته.» گفتم: «مگه نشنیدی؟ میگن دانش‌آموز نباید استرس تحمل کنه. باید بازی کنه. بخند.» گفتم: «بازی و خنده مهمه. خیلی مهمه. ولی من دلم می‌خواد اگه دانش‌آموز یه مسأله‌ای توی زندگیش پیش اومد هم بتونه هم بازی کنه هم بخند.» در این می‌خوام از الان آموزش ببینه که چجوری ابعاد مختلف یه مسأله رو ببینه. اون وقت یاد گرفته که هر مسأله‌ای پیش اومد حتماً این راه‌ها رو امتحان کنه.» یه کم سکوت کرد. بعد گفت: «باشه. سؤالاتو طرح کن زودتر بریم بخوابیم.»

دوباره خوابید. دوباره خیره شدم به پنجره. چراغ هنوز روشن بود. من فکر کردم که اگه دانش‌آموزام مٹ آرمان فکر کنن که میخوام اذیتشون کنم چی؟ اگه نتونم توی یاد دادن شیوه‌ی تفکر موفق باشم چی؟ اگه دانش‌آموزا فقط مٹ تستایی به این سؤالا نگاه کنن که باید حداکثر توی دو دقیقه حل بشه چی؟ احساس کردم دیگه نمی‌تونم سؤالی طرح کنم که مغز قفل قفل شده بود. پا شدم رفتم دم پنجره. خیره شدم به پنجره روبرویی. نمی‌دونم چه قدر گذشت. با صدای اذان به خودم اومدم رفتم پشت لپ‌تاپم. دفترچه اولیهی آزمون رو باز کردم. صفحه‌ی آخرش زیر آخرین سؤالات با فونت درشت شروع کردم به تایپ کردن:

«دختر عزیزم، پسر نازنینم

هدف از این آزمون اینه که فقط و فقط یه جور دیگه فکر کردن رو یاد بگیرن. امیدوارم اینو بدونی که فقط می‌خوام توی زندگی هر مسأله‌ای که باهاش مواجه شدی به جای این که نگران باشی مطمئن باشی این مسأله‌هم در نهایت حل میشه. فقط کافیه درست بهش فکر کنی. از جهات مختلف بهش نگاه کنی.

برات آینده‌ای سرشار از تفکر و اندیشه آرزو می‌کنم. دوست دار تو.

طراح»

حالم بهتر شده بود. حالا که با صداقت نوشته بودم چرا متفاوتم حالم بهتر شده بود. سؤالی آخرو طرح کردم. رفتم چای گذاشتم. یه چایی ریختم و آروم آرمانو بیدار کردم.

امین عابدی‌نژاد

سرپرست دپارتمان آزمون ماخ